

پیش‌خوان

اسنادی ناخوانده درباره «خوزستان و لرستان در عصر ناصری» ر‌قم‌هایی که هر یک بخشی از تاریخند

■ محمد رضا کائینی



بی‌تردید دوران حاکمیت ناصری، منشأ بسا تحولات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران است. این مقطع- که تقریباً با ثبات‌ترین دوران حاکمیت قاجار به شمار می‌رود- محل رویدادها و اتفاقاتی مهم در سراسر کشور است که بر پس از خویش، تأثیری غیر قابل انکار می‌گذارد. این حوادث به دلیل اهمیتی که دارد، درخور آن است که به مدد اسناد تاریخی، مورد بازخوانی و تحلیل قرار گیرد. اثری که هم اینکه از آن سخن می‌رود، در زمره پژوهش‌هایی است که سعی دارد روایتی مستند از وقایع این دوره داشته باشد.از سوی دیگر مناطق خوزستان و لرستان، در زمره بخش‌های مهم کشور ایران است که هر یک از جہتی، نقشی مهم در تحولات کشورمان بازی کرده‌اند. ایفای این نقش در دوران سلطنت ۵۰ ساله ناصرالدین شاه قاجار و ولایتعهدی عباس میرزا نایب‌السلطنه، جلوه و اهمیتی افزون یافته است.

«خوزستان و لرستان در عصر ناصری» مجموعه اسنادی است که این منطقه را در دوره ناصری روایت می‌کند و توسط منوچهر احتشامی تدوین شده است. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ناشر این کتاب، در دیپاچه این اثر و در باب محتوای آن، چنین آورده است: «سرچشمه قسمت عمده حوادث تاریخی ایران در دوره قاجاریه را باید در ولایتعهدی «عباس میرزا نائب السلطنه» جست‌وجو کرد. منشا و مبدأ بسیاری از رویدادها و دگرگونی‌های ایران در زمان قاجار، وقایعی است که در حکومت این شاهزاده روی داده است. زیرا در دوران حیات او به واسطه ظهور ناپلئون در فرانسه و الکساندر اول در روسیه و استعمار کامل هندوستان به دست انگلیس،



► ناصرالدین شاه قاجار

ایران در گردونه سیاست سه‌گیم چلهانی افتاد و بار اداره این سیاست خطرناک از طرف فتحعلی شاه، بر دوش این شاهزاده وطن‌خواه و شجاع گذاشته شد و دربار او در تبریز، مرکز حل و عقد امور کشوری- لشکری گردید، بنابر این آنچه در تهران و در دربار فتحعلی شاه می‌گذشت، تقریباً انجام یک سلسله تشریفات سیاسی بود. اثر پیش میرزا آشنایی با زندگانی احتشام‌الدوله خاترن میرزا (هفدهمین فرزند عباس میرزا) و حوادث بسیار مهم تاریخی این دوره -که ذکر آن در بالا رفت- به طور مشخص و کامل مستند به حکمرانی احتشام‌الدوله بر خوزستان، لرستان و حومه‌های این مناطق اشاره دارد. در واقع سراسر اثر حاضر به روایت (ارائه خام و دست‌بندی شده) فرمان‌های ناصرالدین شاه، مکاتبات امیرکبیر، مکاتبات میرزاآقاخان نوری و مکاتبات جمعی دیگر از رجال عصر ناصری، با احتشام‌الدوله خاترن میرزا می‌پردازد و از دریچه این مستندات، مخاطب گرم‌ای را با چربایی و چگونگی بخش مهمی از حوادث بنیادین عصر ناصری، آشنا می‌سازد. مباحث زیر بخشی از اہم مطالب کتاب حاضر است: «وضعیت و مبنای انتخاب حکمران برای مناطق مختلف ایران توسط هیئت حاکمه/ روابط حکومت با امپراطوری عثمانی- جنگ ایران و انگلیس/ خاترن میرزا و سرکوب یاعیان بختیاری /نقش بسزای عباس میرزا و فرزندان وی در برقراری امنیت در داخل و رویارویی با بیگانگان (انگلستان و عثمانی) /نقش مشاوره‌های امیرکبیر با خاترن میرزا و سایر شاهزاده‌ها و حکمرانان عصر ناصری / نحوه برخورد حکومت با مشکلات مردم عشایری، روستایی و شهری در دوره ناصرالدین‌شاه / مأموریت مشیرالدوله در کمیسیون سرحدی و...»

■ نیما احمدپور

هویت بسترسازان خارجی و ایرانی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، درخور خوانش و معرفی بیشتر به نظر می‌آید، چه اینکه جامعه ایرانی به ویژه جوانان پس از یکصد سال، باید بنیانگذاران این رخداد را بیشتر بشناسد. در گفت و شنود پیش‌روی، قاسم تبریزی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به چنین بازخوانی‌ای دست زده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

در یکصد سالی که از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ می‌گذرد، یکی از چالش‌هایی که در عرصه‌نظر به‌پردازِ درباره‌ی این رویداد همواره وجود داشته است، این است که بالاخره این کودتا، ملی بود یا انگلیسی؟ البته «کودتای ملی» در ذات خودش، نوعی تضاد و پارادوکس دارد! چون در کشوری که مشروطه برقرار است، کودتای ملی معنا ندارد! شما در مورد انگلیسی یا ملی بودن این کودتا، چه دیدگاهی دارید؟ چون ظاهراً خیلی‌ها، در همین خوان اول ماجرا مانده‌اند و ادعا می‌کنند رضاخان، افسری ملی، باهوش و وظیفه‌شناس بود و با نظر به شرایط نایسامان کشور، تصمیم گرفت که کودتا کند! اسنادی که نشان می‌دهند این کودتا انگلیسی بوده است، با راجع صریح به آنها، چه مواردی هستند؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. اسناد و مدارک در مورد جوانب مختلف این واقعه زیادند. تا جنگ جهانی اول و انقلاب اکثبر در روسیه، روس‌ها در امور داخلی ایران مداخلات زیادی می‌کردند، از جمله اینکه قزاقخانه در اختیار آنها بود، ولی پس از آن، قزاقخانه در اختیار انگلیسی‌ها قرار گرفت و مدیریت و رهنمودهای انگلیس‌ها بود که روند بعدی قزاقخانه را رقم می‌زد.

پس مدیریت انگلیسی‌ها بر قزاقخانه، خودش یکی از بسترهای زمینه‌ساز کودتا بوده است، اینطور نیست؟

بله، در تأیید مسئله، می‌توان به خاطرات آبرونساید اشاره کرد. به حال ژنرالی به نام اسمیت، به عنوان فرمانده قزاقخانه انتخاب می‌شود و این نهاد نظامی، رسماً در اختیار انگلیسی‌ها قرار می‌گیرد. ایران در آن دوره، ارتش ندارد! یک ژاندارمری دارد و یک قزاقخانه! مستند دیگر در این باره، یادداشت‌هایی است که از اردشیر رپیورت (اردشیرجی) باقی مانده است. هرچند متن کامل خاطرات او را پسرش شاپور رپیورت با خودش از ایران برد، اما متنی که در اسناد ساواک مانده، حدود ۳۵ صفحه است که آن را در سال ۱۳۱۱، یعنی در زمان

نزدیک به فوتش نوشته است. در آنجا اشاره می‌کند: «من در سال ۱۲۹۶، رضاخان را پیدا کردم و جلساتی را برای او گذاشتم. گاهی او را به مازندران، گیلان و نور می‌برد مباحثی را درباره تاریخ ایران، برای او مطرح می‌کردم و او را برای این کار مناسب دیدم...» حتی می‌گوید: «کینه روحانیت را در دل او کاشتم!..»

این دیدارها، منکری ندارد و همه می‌پذیرند که مثلاً آبرونساید یا دیگران، در آستانه کودتا با رضاخان دیدارهایی داشته‌اند، اما این را فرو می‌کاهد به اینکه: اینها دیدارهایی با یک عنصر نظامی بوده که خودش، تصمیم گرفته تا کودتا کند! مستند انگلیسی بودن کودتا چیست؟

پرش مهم این است که اردشیرجی کیست؟ و با چه انگیزه‌ای با رضاخان دیدار می‌کند؟ او یک جاسوس کار از موده انگلستان و از پارسیان هند بود. دوره علوم سیاسی و تاریخ را در انگلستان خوانده بود و با سه مأموریت به ایران می‌آید. ۱- ارسال گزارشات سیاسی از وضعیت ایران برای انگلستان، ۲- سامان دادن به وضعیت زر تشتیان ایران، ۳- ارتباط با رجال سیاسی ایران! ۱۲۷۹ تا ۱۳۱۱ در ایران بوده است. بین عشایر می‌رود و در استان‌ها و شهرستان‌ها، در رفت و آمد است. حتی ریاب کیخسرو با او انتقاد می‌کند: «بین زر تشتیان و بیاهی‌ها، پیوند برقرار کرده است!» او به منزل حبیب‌الله هویدا هم -که از اعضای فعال تشکیلات بهائیت است- رفت و آمد داشت. آشتیانی می‌گوید: «من به آنجا رفتم و دیدم فردی هست که قیافه‌اش به ایرانی‌هایی خوردا سؤال کردم: او کیست؟ و گفتند: اردشیر رپیورت است و از آن به بعد، با او آشنا شدم.» اردشیرجی در واقع، متبکر و ناظر لژ بیداری است! حتی فروغی هم اشاره می‌کند: «من از او، خیلی چیزها یاد گرفتم!» چنین عنصری، یک کارمند عادی سفارت نیست و قطعاً، مأموریتی فراتر از روابط متعارف دیپلماتیک دارد!

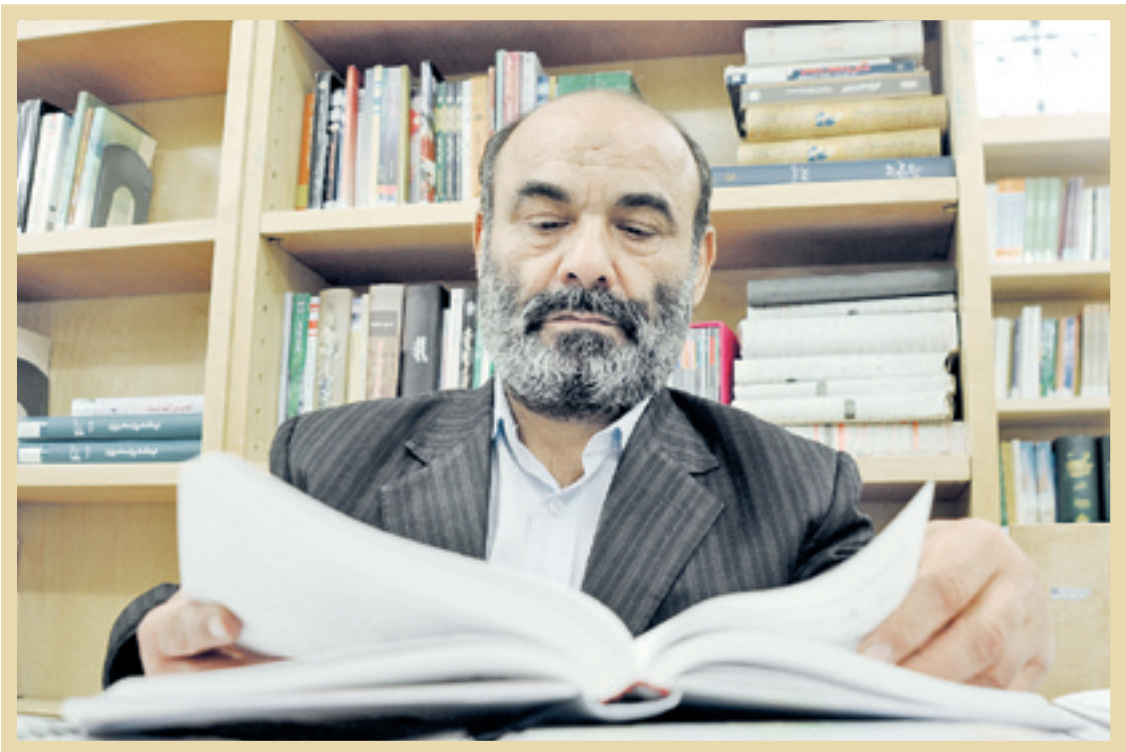
نقش آفرین بعدی ماجرا، سیدضیاءالدین طباطبایی است. سیدضیاء هم با انگلیسی‌ها و هم با حزب صهیونیسم در ایران، مرتبط بود. حتی چاپخانه و به قول خودش «مطبعه رعد» را صهیونیست‌ها به او دادند! علاوه بر این او کمیته و تشکیلات زر گنده را از افرادی که وابسته به انگلستان بودند، راه انداخته بود. هر کدام از اینها، نیاز به توضیحات مفصلی دارند و من فهرست‌وار عرض می‌کنم.

یکی از پرش‌های مهم درباره وقوع کودتا، بسترهای سیاسی و اجتماعی آن در ایران است؟

من در این باره، به یکی دو نکته اشاره می‌کنم و طبعاً اگر جای سؤال بیشتری داشت، مطرح فرمایید. در این

تاریخ

کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۳۷



«نظری بر هویت کارسازان خارجی و ایرانی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹» در گفت و شنود با قاسم تبریزی

ساواک ۱۶۷ هزار سند درباره رضاخان را ثبت نکرده بود

میان مسئله مهم، سمت و سوی حرک ت انگلستان، بعد از انقلاب مشروطیت است. نهایتاً پس از اغتشاشات و اختلافاتی که در پس مشروطه به وجود آمدند، چرا ایران را در سال ۱۰۹۷، به دو بخش روسی -انگلیسی تقسیم کردند؟ اینکه هر یکی می‌گویند: انگلیس در امور ایران دخالت نداشت، باید به این پیش‌زمینه‌های مهم تاریخی توجه کنند. آنها درباره قرارداد ۱۹۱۹ چه می‌گویند؟ تکیه اصلی ما روی این نکته است که اگر قرارداد ۱۹۱۹ موفق می‌شد، کودتا اتفاق نمی‌افتاد! چون در آن قرارداد، منافع انگلستان تأمین و ایران مستعمره و به قول خودشان، تحت‌الحمایه انگلیس می‌شد. طبق آن قرارداد، باید امکانات نظامی و اقتصادی ایران، در اختیار انگلستان قرار می‌گرفت. درست بعد از شکست قرارداد ۱۹۱۹ و مقاومتی که مردم کردند، مقدمات کودتا فراهم شد. خوشبختانه پیش از انقلاب، حدود ۱۶۷ هزار سندی که در درباره رضاخان وجود داشت و در جایی هم ثبت نشده بود، به صورت یک مجموعه کامل در اختیار ساواک قرار گرفته بود و ساواک هم آنها را جزو اسناد ثبت‌شده‌اش قرار نداد! باز هم خوشبختانه به عنوان یک غنیمت و امکان، در اختیار جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت که مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، آن را تحت عنوان «روزشمار تاریخ معاصر» منتشر می‌کند. بخش‌هایی از آنها، با عنوان انتخابات دوره پنجم و ششم مجلس منتشر شده است.

ظاهراً این اسناد، به ترتیب زمان منتشر می‌شود. تاکنون چه بازه زمانی‌ای از آنها منتشر شده است؟

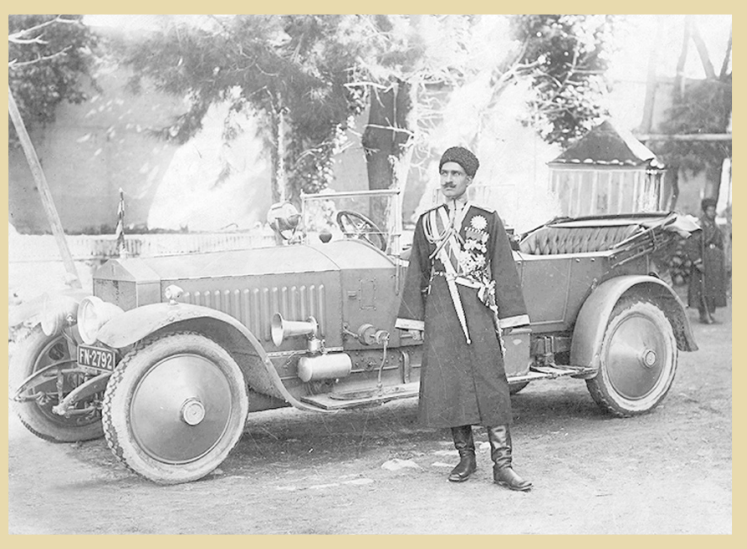
تا سال ۱۳۰۶ و مجموع آنها، ۲۴ جلد خواهد شد.

سؤال دیگر درباره کودتا این است که چرا نهایتاً رضاخان برای این اقدام انتخاب شد؟ و مثلاً تیمسار یزدان پناه انتخاب نشد؟ چون ظاهر ا، او هم کاندیدا بوده است و هکذا چند نفر دیگر. چه ویژگی‌ای در رضاخان بود که در دیگران وجود نداشت؟

کاندیدا برای کودتا را تا هشت نفر هم می‌شمارند، اما در رأس آنها، دو نفر مطرح بودند. یکی سیدضیاءالدین طباطبایی است و دیگری رضاخان! سیدضیاء، روزنامه‌نگار، روشنفکر و دارای موقعیت اجتماعی - سیاسی نسبتاً بالا است که روزنامه‌های «برق» و «رعد» را دارد و یک سفره هم به با کوفته است. به هر حال شخصیتی است که شهرت دارد. اگر چه شهرتش در وابستگی به انگلیس، بر همه روشن بود! مسلماً اگر سیدضیاءالدین می‌توانست کودتا را مدیریت کند، رضاخان مطرح نمی‌شد!

به نظر شما چرا نتوانست؟

توان مدیریت نداشت! یا اینکه بیش از ۸۰ نفر را دستگیر



► رضاخان در کنار اتومبیل معمار شده نصرالدوله فیروزپس از کودتای اسفند ۱۲۹۹

داده

فروغی آدم باسوادِی است که ادبیات و فلسفه غرب را خوب می‌داند. اگر ماجرای وابستگی در کار نباشد، چنین آدمی چگونه می‌تواند هم مطیع و هم مدافع رضاخان باشد؟ مگر رضاخان بی‌سواد بی‌هویت کیست؟ یا مثلاً تقی‌زاده -منه‌ای خیانت‌هایی که در قراردادها انجام داد و وابستگی به انگلیس- آدم باسوادِی است. او چگونه می‌تواند مدافع رضاخان باشد؟ اصلاً تر کیب دیکتاتور منور، متناقض است!

و زندانی کرد، ولی عملاً نتوانست معترضان را در حد لازم جمع و جور کند. لذا این موقعیت، یک نظامی خشن و قسی‌القلب می‌خواست که بتواند مخالفت‌ها را سرکوب کند. این ویژگی‌ها، در رضاخان وجود داشت. بعضی‌ها می‌گویند: نصرت‌الدوله فیروز دیر رسید که نمی‌دانم این ادعا چقدر صحت دارد، ولی همانطور که اشاره کردیم، اگر قرارداد ۱۹۱۹ موفق می‌شد، کودتا صورت نمی‌گرفت، همانطور که اگر سیدضیاء موفق می‌شد، رضاخان سرکار نمی‌آمد!

با این همه شواهد نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها از همان آغاز، عنایت و یزده‌ای به رضاخان داشته‌اند، این مسئله با تئوری شما مبنی بر تقدم سیدضیاء بر رضاخان، چندان سازگار نیست. در این باره چه توضیحی دارید؟

این هنر انگلیسی‌ها در انتخاب است! خودشان می‌گویند: آدم عاقل همه تخم‌مرغ‌هایش را در یک سبد نمی‌گذارد! اینها به یکی دو کاندیدا که افتخا نمی‌کنند! حتی در سراسر کشور هم از همین قاعده تبعیت می‌کردند. در شرق، شوکت‌الملک عَلم را دارند. در جنوب، قوام‌الملک را دارند. در خانواده فرامفرما و خانواده رشیدیان را دارند. در بین قزاق‌ها هم امشال احمدی، یزدان پناه و... را داشتند که تحصیل‌کرده هم بودند، اما اینها کسی را می‌خواستند که مطیع باشد.

و قاعدتاً آدم باسواد، به کارشان نمی‌آمد؟

بله، رضاخان شرایط تربیتی خاصی را سبّری کرده بود. از ۱۴ سالگی در قزاقخانه بزرگ شده و محیط خانوادگی و اجتماعی مناسبی نداشت و بیشتر با خوی و صفات نظامی‌گری بزرگ شده بود. به هر روی او یک نظامی تمام‌عیار است و آدم باسوادِی نتوانست که آنها را کند و بعدها چندان دلت ارباب خود را در پوست گردو بگذارد! آدمی است که معمولاً از قدرتی مانند انگلستان خرف می‌پذیرد.

اردشیر رپیورت را و از ارزیابی کرده و از سال ۱۲۹۶ بعد از ۱۶۹۹ وی را پرورش داده است. در تاریخ، یک ملاقات آبرونساید با رضاخان را نوشته‌اند، اما مسلماً ملاقات‌های دیگری هم وجود داشته است. آشتیانی می‌نویسد: «من تصور می‌کردم فقط هویدا با رضاخان ارتباط دارد، در صورتی که هویدا یکی از رابط‌ها بود.»

حساب بعد از کودتای او را هم، دقیق انجام داده بودند. ابتدا او را وزیر جنگ کردند. قوام می‌آید و می‌رود و دولت‌های موقتی هم سسر کار می‌آیند و می‌روند.

بعد او را ناخست‌وزیر می‌کنند. هم‌زمان در ترکیه اعلام جمهوریّت می‌شود و در ایران هم فریادهای

جمهوریخواهی شروع می‌شود! مراجع دینی و ملت، در برابر جمهوریّت ایستادگی می‌کنند. این البته به معنای مخالفت با مفهوم لّوی و متعارف جمهوریّت

نیست، بلکه مخالفت با جمهوری‌ای بود که رضاخان می‌خواست پایه‌گذاری کند. از شهید آیت‌الله مدرس سؤال می‌کنند: چرا با جمهوریّت مخالفید؟ جواب می‌دهد: برای اینکه این جمهوری، انگلیسی است!

یک عده از رجال سیاسی اصیل، واقفان‌گران بودند که همان دستاوردهای ناقص مشروطه، از جمله قانون اساسی آن، با جمهوریّت رضاخان در بین نبود.

به نظر می‌رسد که چنین جمهوری‌ای، مستلزم متغی کردن سیاق سیاسی سابق، یعنی مشروطیت است. جمهوریّتی که از آن سخن می‌رفت، بنیاد جدیدی بود که چیزی از گذشته باقی نمی‌گذارد.

اینطور نیست؟

بله، لذا وقتی جمهوریّت شکست می‌خورد، رضاخان به قم می‌رود و سوگند می‌خورد. من به شرع و قانون وفادار هستم! پس از آن، زمینه پادشاهی او آماده می‌شود. دو جلد کتاب تحت عنوان «مجلس چهارم و پنجم» از همین مجموعه ۱۶۷ هزار سند، توسط مرکز اسناد تاریخی منتشر شده است. در این اسناد آمده است: ارکان حرب دستور می‌گیرند که چه کسانی، از استان‌ها و ایالات مختلف به مجلس بیایند و چه کسانی نیایند! یعنی ارتش در انتخابات مجلس چهارم و پنجم، دخالت و در واقع، برای آمدن رضاخان زمینه‌سازی می‌کند. بعضی‌ها مطرح می‌کنند که رضاخان یک آدم مذهبی بوده. این ادواطوارهای او، بعد از شکست پروژه جمهوریّت بروز کرد! چون نیروهای ذی‌نفوذ اجتماعی، یعنی روحانیون و زمین‌دارها، در قزاقخانه داشتند و او، تصمیم گرفت از این نیرو استفاده کند. به همین دلیل، در عزاداری‌های محرم حاضر می‌شود و حتی شمع

دستش می‌گیرد و حرکت می‌کند!

با این همه، صحنه گردان اصلی وقایع، همان‌ها هستند که قبلاً طرح کودتا را ریخته‌اند؟

بله. پشت قضیه، نخبگان دوران هستند که عمدتاً وابسته به بیرون مرزها و اغلب انگلیس هستند. مثلاً

ببینید که روزنامه‌نگاران شاخص آن دوران، چه کسانی هستند؟ زین‌العابدین رهنما، علی دشتی، محمد حجازی و چهره‌هایی از این قبیل. اگر دو تا روزنامه‌نگار مستقل هم وجود دارند، ترور می‌شوند! مثل میرزا عشقی یا سید شرف‌الدین حسینی گیلانی صاحب روزنامه نسیم شمال که او را به عنوان مجنون، راهی دیوانه‌خانه می‌کنند! یا احزاب آن دوره را ببینید، از جمله حزب «سوسیالیست». سلیمان میرزا اسکندری، قبلاً جزو جامعه «امیت» است. بعد در حزب «دموکرات» تقی‌زاده، نفر دوم است. بعد از اینکه تقی‌زاده از ایران می‌رود، او دبیر کل حزب دموکرات می‌شود. سپس با همکاری سیدمحمدصادق طباطبایی از اعضای لژ بیداری، حزب سوسیالیست را تأسیس می‌کند. اینها جزو مدافعین رضاخان هستند. به نظر من باید برخی از اینها را به شکل دقیق‌تر مورد بررسی قرار داد تا جایگاه و موقعیت آنها و تلاشی که در جهت قدرت‌یابی رضاخان کردند، معلوم و مشخص شود.

تا اینجا گفت‌وگو، به این نتیجه می‌رسیم که ظاهر ا اجرای کودتا از طرف انگلستان، ناگزیر به نظر می‌رسیده است. چه اینکه اجرای قرارداد ۱۹۱۹، با شکست مواجه شد و ادامه فرآیند سلطه، راهی جز کودتا نداشت. جالب اینجاست که برخی متولیان آن قرارداد، در کودتا هم دست دارند، مانند سیدضیاءالدین طباطبایی. اما نکته سؤال برانگیز اینجاست: چرا روشنفکرانی که عمری سنگ مشروطه و ضدیت با استبداد را بر سینه زده بودند؟، به یکباره کار ساز رضاخان شدند؟ از دیدگاه شما، علت این امر چیست؟

مقام معظم رهبری جمله جالبی دارند. می‌فرمایند: «روشنفکری در ایران، بیمار زاده‌شد!» جلال‌ال‌احمد عنوان کتابش را می‌گذارد: «در خدمت و خیانت روشنفکران»! اما در پاسخ دقیق‌تر به جنابعلی، باید گفت که در ایران در اثر عقب‌ماندگی‌ها، مشکلاتی وجود داشت. بخشی به بی‌ایقنتی قاجار بر می‌گشت و بخشی به توطئه انگلیس و روسیه رای ضعیف نگهداشتن ایران. در این دوران روشنفکران جامعه ایران را باید به سه دسته تقسیم کرد: یک دسته، واقفا لدلسوز بودند و از این وضعیت رنج می‌بردند و به دنبال این بودند که ایران ترقی کند. البته نه در ک وفهم در سستی از فرهنگ و تمدن دینی و ملی خود داشتند و نه برنامه‌ای برای جامعه‌ا رمانی آیند. عمدتاً محسّشان به غرب بود که چگونه پیشرفت کرده. البته غرب را هم، از عصر نرسال پس در نظر می‌گرفتند که آنها را در آن کار گذاشتند و با دانش و علم و برنامهریزی، توانستند به ترقی برسند و بر پایه عقل و علم حرکت کنند. بخش دومشان معتقد بودند که ما، اساساً، باید اسلام را رها کنیم! هویت اصلی‌ما، نه اسلامی است که برای احیای ایجاد حکومتی و ملی خود هم تجدد است! اینها بیشتر تحت تأثیر مراکز شرق‌شناسی و ایران‌شناسی انگلیس بودند. بخش سوم، جریان لژ فراماسونری و نخبگان وابسته به می‌گرفتند که برای ایجاد حکومتی و ملی هویت ایران باستان را داشته باشند و هم تجددگرا باشند، زمینه را فراهم کردند. بعد از مشروطه امثال حزب «دموکرات»، در همین راستا حرکت می‌کردند. در جنگ جهانی دوم، یکسری نهضت‌های آزادی‌بخش برای احیای اصل مشروطه، در ایران شروع می‌شوند، مثل: نهضت جنگل، نهضت شیخ محمد خیابانی، نهضت سید کمال در خوزستان، نهضت آیت‌الله سید عبدالحسین لاری در لرستان، نهضت ترسیمی دلواری و علمای براجاز و تنگستان در برابر پلیس جنوب و از این قبیل. این جریانات، عمدتاً با اشتیاقات دینی فعالیت می‌کنند، ولی نهایتاً با شکست مواجه می‌شوند و انگلیسی‌ها با سسرکوب و ترور، راه را از بین می‌برند. من در کتابی که حاشیه آن را مرحوم کامیوزیاده بود، خواندم که اغتشاش و ناامنی در ایران را خود انگلیسی‌ها به وجود آوردند تا زمینه برای ایجاد وحدت با سسرکوب و زور، توسط یک حکومت دست‌نشانده فراهم شود!

یعنی خود جامعه بخواهد که اوضاع سر و سامان بگیرد؟

بله، به هر حال جامعه، همیشه در برابر ناامنی آسیب‌پذیر است و اولین حرف را هم در ثبات آن، امنیت می‌زند. این کودتا مدعی بود که ما می‌توانیم امنیت را به جامعه برگردانیم و رضاخان در اولین اعلامیه‌ای که ۹ ماده داد و با «حکم می‌کنم» شروع کرد، همین را گفت! البته سیدضیاء می‌گوید: من آن اعلامیه را تقریر کردم و یکی از قزاق‌ها، به نام رضاخان نوشت!

به هر حال در ادامه پاسخ به پرشش شما، امثال علی دشتی، زین‌العابدین رهنما و... آگاهانه یک دیکتاتور منور را تبلیغ می‌کردند، چون از لندن دستور می‌گرفتند! فروغی آدم باسوادِی است که ادبیات و فلسفه غرب را خوب می‌داند. اگر ماجرای وابستگی در کار نباشد، چنین آدمی چگونه می‌تواند هم مطیع و هم مدافع رضاخان باشد؟ مگر رضاخان بی‌سواد بی‌هویت کیست؟ یا مثلاً تقی‌زاده -منه‌ای خیانت‌هایی که در قراردادها انجام داد و وابستگی به انگلیس- آدم باسوادِی است. او چگونه می‌تواند مدافع رضاخان باشد؟ اصلاً تر کیب دیکتاتور منور، متناقض است! اینها چگونه از رضاخان دفاع می‌کنند؟ جز اینکه از لندن دستور گرفته باشند؟ امثال مستوفی‌العمالک و بعضی از رجال -که اندکی گرایش ملی داشتند- با رضاخان مخالف بودند، ولی چون جود دست‌نדרوها بود، این افراد و جریانات ملی، کاری از پیش نبردند. آخرین کسی که مقاومت کرد، شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس بود که هم او ترور شخصیت و نهایت شخص، حذف شد و مجلس را در وضعیتی قرار دادند که روند را به سمت دیکتاتوری ببرد.